

قتل فرخنده، فریضه دینی یا جنایت بشری؟

قتل فرخنده از یک طرف اگر حادثه بود تصادفی و منحصر به فرد - که به مشکل میتوان رویداد مشابه به این حادثه را در طول تاریخ و عرض جغرافیای این سرزمین پیدا کرد- اما از جانب دیگر این امکان بالقوه وجود دارد که هر لحظه، در هر گوشه ی از این سرزمین حادثه ای مشابهی اتفاق بیافتد. و حتی در میان افغان های که در کشور های پیشرفته ی غربی زندگی میکنند بروز این گونه حوادث دور از انتظار نیست. و بعید به نظر میرسد که هرگاه فردی در در یکی از کشور های غربی، و بدور از سایه ی طالبان تروریست و دولت فاسد افغانستان دست به سوختاندن قرآن بزند و یا به او چنین اتهامی زده شود، همان برخوردی که با فرخنده شد با او نشود. به همین دلیل است که آسیب شناسی این رویداد خاص، توجه و تمرکز بیشتری را می طلبد و از ما میخواهد تا با چشمان بسته و یا نیمه باز از کنار این رویداد مهم به سادگی عبور نکنیم، ورنه روزی نیست که زنی، مردی، یا کودکی در این قتلستان سرزده نشود. از نمونه های برجسته ای این توحش و بربریت در طی یک سال گذشته میشود از سر بریدن شکریه، سنگسار شدن رخسانه و حمله بر کارکنان تلویزیون طلوع نام برد که متأسفانه همه از آدرس دین اعمال شده اند. مسلماً که هیچ یک از این رویداد ها کمتر از قتل فرخنده درد ناک نبوده است. اما آنچه قتل فرخنده را از رویداد های دیگر متفاوت میسازد این است که فرخنده مانند شکریه و رخسانه توسط طالبان تروریست و یا مردان متعصب و جاهل محل نه، بلکه با دستان مردان جوان تعلیم یافته و شهرنشین در برابر چشمان نیرو های امنیتی و ده ها کمره ی فلم برداری به بیرحمانه ترین شکل قابل تصور سنگسار، لگد مال و به آتش کشیده شد.

نکته ای بسیار مهم و قابل تأمل اما این است که آنچه برای ما در این فاجعه، توحش و بربریت می نماید، متأسفانه برای عده ای کثیری از مردم ما یک عمل کاملاً مشروع، فریضه ی دینی، و حتی جهاد در راه دین رسول الله تلقی میشود، و میشد، اگر که آتش زدن قرآن توسط فرخنده حقیقت میداشت. سخنان ایاز نیازی در اولین ساعات پس از این رویداد، و توجیه این قتل توسط او. تلاش آقای مزمل اسلامی استاد شرعیات در دانشگاه قندهار یک روز بعد از این حادثه برای توجیه و تبرئه قاتلین این فاجعه که گویا عده به همین صورت پناهندگی حاصل کرده اند. جلوگیری نکردن نیرو های امنیتی از این حادثه. گرفتن اقرار از خانواده فرخنده مبنی بر اینکه دختر شان از بیماری روانی رنج میبرد و اعلام این خبر برایشان که باید شب هنگام جسد دختر خود را گرفته شهر را ترک کنند و بالاخره نشان ندان هیچ واکنشی از طرف جمعیت بزرگی از مردان که جان دادن یک زن را مانند صحنه ی تیاتر با خون سردی تماشا میکردند و یا هم فیلم میگرفتند، همه و همه این پیام را می رساند که اگر این اتهام بر فرخنده حقیقت میداشت باید همین گونه به قتل میرسید و دیگر اینکه هرگاه در آینده هم کسی دست به چنین عملی بزند به سرنوشت او دچار خواهد شد و باید شود. البته منظور این نیست که در یک کشوری که اکثریت نفوس اش مسلمان اند مردم باید اجازه داشته باشند که هر گاه دل شان خواست قرآن را آتش بزند و یا به مقدسات مردم توهین کنند.

معمولاً در عقب بیشترین قتل هایی که صورت میگیرد اهداف سیاسی یا اقتصادی نهفته میباشد که توسط افراد یا گروه های خاصی برای دست یابی به اهداف مشخصی از قبل برنامه ریزی میشود. اما تا جایی که معلوم شده است در پس این حادثه هیچ فرد یا گروه نبوده که این قتل را برای دست یابی به اهداف سیاسی یا اقتصادی خود برنامه ریزی کرده باشد. همچنان دور از منطق به نظر میرسد که این حادثه را بخشی از یک توطیه بزرگی بدانیم آن چنانکه عده ای به این باور اند. بحث جنسیتی ساختن این رویداد هم چندان قابل توجیه به نظر نمیرسد چرا که این قرعه ی فال اگر به نام مردی هم زده میشد احتمالاً به سرنوشت بد تر از فرخنده گرفتار میشد. حتی دور از تصور به نظر میرسد که ملای تعویذ نویس طرح این قتل را به اینصورت برنامه ریزی کرده باشد، و ممکن است تصورش را هم نکرده باشد که با تهمت زدن به یک زن، آنهم زنی که خود تبلیغ دین اسلام را میکرد و قاری قرآن بود، میتواند صد ها گرگ درنده را از خواب بیدار کند و به جان او بیاندازد تا تکه و پارچه اش کنند. و نه هم در موقعیتی قرار داشت که فتوای قتل او را صادر کند. اصلاً ضرورتی به چنین فتوا یا حکمی نبود چون هر روز چی در خانه و چی در مسجد و مدرسه این فتوا در مغز همه ترزق میشود، کافی است که شما فردی را نشانه بگیرید و اتهام اهانت به دین را به او ببینید. اصلاً نمیدانست که با این عمل خود به انبار باروت گوگرد میزند. شاید میخواست با این روش ساده و کم مصرف شر او را که مانع کار و کسب اش میشد از سر خود کم کند. حتی مردانی که فرخنده را با مشت و لگه خورد و خمیر کردند تصور نمیکردند که دست به چی جنایتی زده اند، و نمیدانستند که چگونه و به چی سادگی گرگ های را که جامعه در درون شان پرورش داده بود یکباره هار میشوند و حجاب انسانیت شان را میدارند. بلکه آنها در این پندار بودند که وجبیه دینی و اسلامی خود را انجام میدهند.

این حادثه بیش از آنکه یک برنامه از قبل طرح ریزی شده باشد رویدادی بود تصادفی که نقاب ریا و تظاهر به انسانیت و نوع دوستی را از چهره ی جامعه ما برداشت و لایه های زیرین و پنهانی فرهنگ ما را آفتابی ساخت. این رویداد نشان داد که تکرار واژه های انسانیت، نودوستی و کرامت انسانی روپوش های بیش نیستند برای تظاهر و فریب دیگران. این رویداد و حوادث متعدد دیگر از این دست نشان دادند که ادعای، راست یا دروغ، داشتن تاریخ پنج هزار ساله هم نتواسته ما را از وحشی گری های قبل از تاریخ ما دور بسازد.

جای شک و تردیده نیست که جنگ های چند دهه اخیر، تسلط یافتن گروه های چپ و راست افراطی و زورگو، حکومت های ناکام و فاسد، تاسیس صد ها مدرسه دینی در گوشه و کنار شهر ها، باز گذاشتن دست گروه های تکفیری در تبلیغ و سرباز گیری که با حمایت مالی بیگانه گان فعالیت میکنند، وجود ویروس های خشونت پرور مانند ایاز نیازی و امثال او، ناتوانی نیرو های امنیتی و بالاخر عمل موزیانه ملای تعویذ نویس، همه در ایجاد فضا برای اتفاق افتادن این فاجعه موثر بوده اند و نقش مستقیم یا غیر مستقیم داشته اند که نباید از نظر دور انداخته شوند. اما عواملی که از نظر من در بستر سازی این رویداد وحشیانه بنیادی تر مینماید از این قرار اند:

الف - افت نظام ارزشی در جامعه

نظام ارزشی، شبکه ی از باور هایست که افراد یا گروه های انسانی بر مبنای آن خوب بودن یا بد بودن پدیده های اجتماعی را برای خود تعریف میکند. این ارزش ها نقش اساسی در تعیین، هدایت و پیش بینی کنش های افراد بازی میکنند، بناً توجه به اهمیت ارزش ها در تعیین و هدایت رفتار ها و تعاملات اجتماعی در جامعه از اعتبار بسیار بالایی برخوردار است. واضح است که تداوم جنگ و خونریزی در یک جامعه این ارزش ها را صدمه زده، بی ارزش و یا کاملاً دگرگون میسازد، و ضد ارزش ها جای ارزش ها را میگیرند، و دلیل اش هم واضح است چون جنگ و خونریزی نظم حاکم و شیرازه ی جامعه را برهم میزند و همه چیز را زیر و رو میکند. با برهم خوردن نظم جامعه ارزش های اخلاقی هم تغییر میابند. اما این تنها جنگ نیست که نظم حاکم در جامعه را برهم میزند. عامل تغییر میتواند حوادث طبیعی و یا تحولات اجتماعی اقتصادی سیاسی هم باشند. در به هم خوردن نظم حاکم و بی ارزش شدن ارزش های اخلاقی در کشور ما هر دو عامل، هم جنگ های چند دهه اخیر و هم مواجه شدن جامعه سنتی و در خواب رفته ای ما با جهان مدرن، نقش داشته اند. این دو عامل سبب شده است که بافت سنتی جامعه برهم خورده و سبب نا هنجاری های اجتماعی گردد. متأسفانه قبل از آنکه این امکان را میافتیم تا آرام آرام ارزش های دنیای کهن را با ارزش های برخاسته از دنیای مدرن تعویض نماییم، دود و آتش جنگ ما را چند گام دیگر هم به عقب برگرداند. بناً هنوز هم با ارزش های قبیلوی و قرون وسطایی به اضافه ای نا هنجاری های ناشی از جنگ دست و گریبان هستیم. بگونه ی مثال هنوز که هنوز است حتی در میان قشر با سواد و تعلیم یافته ای ما نگاه به زن همان نگاه قرون وسطایی است، البته با روپوش مدرن، هنوز هم با زن مانند یک امتعه برخورد میشود. به همین ترتیب ارزش و احترام به کرامت انسانی تا جایی معنی دارد که تلمس همرنگ بودن با جماعت شکسته نشود. و همه شاهد بودیم که چگونه پیروی از جماعت و یک رنگ بودن با آن کرامت انسانی و تمام ارزش های اخلاق را زیر پا کرد و حتی بر جسد بی جان فرخنده هم رحم نکرد.

ب - دین زدگی

دین زدگی عامل دیگری است که در آفرینش این فاجعه نقش مهمی داشته است. در یک جامعه سنتی و پیشامدرن مانند افغانستان حضور گسترده ی دین در تار و پود فرهنگ و زندگی مردم امریست کاملاً طبیعی. اما افراط در هر امری، حتی در دین، زندگی را طاقت فرسا ساخته و به نابودی میکشاند. با وارد شدن پای اسلام سیاسی در افغانستان و بخصوص پس از روی کار آمدن دولت مجاهدین تا به امروز آنقدر بر طبل دین کوبیده شده است که جایگاه دین در جامعه کاملاً وارنه شود، به این معنی که دین چنانکه ادعا میشود، دیگر وسیله رستگاری انسان نه، بلکه انسان ابزاری شده است برای دین و دین فروشان. در طی این مدت کاسب کاران دین تمام تلاش های خود را بخرچ داده اند تا جامعه را از سر تا پا در کفن دین بپیچند و هر صدای مخالف را با تلوار تکفیر نیست و نابود کنند، و فضا را طوری آماده کنند که فقط سکه ای دین در گردش باشد و دیگر همه سکه ها را از دوران بیاندازند. همه شاهد بودیم که شمشیر دین را چنان تیز و زهر آلود ساختند که حتی زنی که خود قاری قرآن بود و قرانی را در مغز خود حمل میکرد از دم این شمشیر زهر آلود جان سالم بدر نبرد. بناً در چنین بازار مکاره هرکسی که امتعه ی برای فروش داشته باشد نا گزیر است نخست آنرا در دکان دین رنگمالی کرده و سپس به بازار بیاورد. پس نباید گله مند بود که چرا با یک شایعه و اتهام دروغین یک تعویذ نویس گله ی گرگان با چنگ و دندان به جان یک زن افتادند و یا اینکه چرا افراد پولیس با آنکه مسلح بودند باز هم اجازه دادند تا این جماعت جاهل و وحشی دست به چنین جنایتی بزنند. چون هم نیروی های امنیتی حاضر در صحنه و هم جماعت جاهلی که فرخنده رابه قتل رسانیدند و هم آنهایی که با خون سردی صحنه ای

جان دادن او را تماشا میکردند تصور شان این بود که قتل فرخنده یک تکلیف دینی واجب الاجرا است، نه یک جنایت و عمل وحشیانه، آنچنانکه ما می اندیشیم.

ج- طرز تفکر آمرانه.

در جامعه ما شک کردن، پرسیدن و استدلال کردن نه تنها بی هنری، که حتی بی ادبی تلقی میشود. هنرمندی و فضیلت داشتن در جامعه ما همرنگ بودن با جماعت است، نه در فرد بودن و آزاد اندیشیدن. شک کردن و پرسیدن میوه ای منموعه ایست که نزدیک شدن به آن تاوان سنگینی را در پی دارد، بسیار سنگین تر از تاوانی که آدم و حوا پرداختند. در جامعه ما از گهواره تا گور همیشه یک طرف باید بگوید و طرف دیگر بی چون و چرا بشنود و بپذیرد. یعنی آنهایی که در رابطه قدرت جایگاه برتر دارند همیشه دیکته میکنند و زیر دستان باید بشنوند و عمل کنند. این رابطه یک جانبه از رابطه کودک با والدین گرفته، تا رابطه مرد و زن، معلم و شاگرد، دولت و رعیت و خدا و بنده گانش در تمام لایه های جامعه امریست پذیرفته شده. البته منظور این نیست که هیچ کسی حق هیچ پرسشی را ندارد. یقیناً که چنین نیست، اما مشکل این است که فقط پرسش های اجازه مطرح شدن را دارند که از قبل پاسخ های مشخصی برایشان وجود داشته باشد. این گونه پرسش ها نه تنها منموع نیستند بلکه تشویق هم میشوند چون تکرار آنها برای تائید و تازه نگه داشتن پاسخ های موجود امریست ضروری. اما پرسیدن و انتقاد که انسان را به فردیت و مسوولیت پذیری میرساند و او را از خوی گله ای اش دور میسازد همیشه تابو بوده است. پرسشگری یا تفکر انتقادی پدیده ایست اکتسابی، نه ذاتی، که باید در اثر تمرین و آموزش کسب شود. از نقطه نظر تکامل بیولوژیکی انسان ها در زمان کودکی برای ادامه حیات ناگزیرند تمام آنچه از طرف مادر و پدر برایشان گفته میشوند بپذیرند، چون شک کردن در اوامر آنها باعث نابودی شان خواهد شد. اما این مرحله اگر گذرا نباشد و اگر کودکان آموزش نیببند که چگونه با پدیده های اجتماعی و طبیعی برخورد انتقادی داشته باشند، اگر عمر شان به صد سال هم برسد باز هم دنبال مولا و چوپانی خواهند گشت تا برایشان امر و نهی کرده خوب را از بد تمیز بدهد. و اگر که دست شان به دامن چوپان نرسید گله را دنبال میکنند چون مستقل فکر کردن و مستقل تصمیم گرفتن را نیاموخته اند. در قتل فرخنده دیدیم که چگونه احساسات گروهی یا گله ای بالای افکار اکثریت جامعه حاکمیت داشته است، حس ترحم و وجدان آزاد افراد را مضمحل کرده است، که در نتیجه حس مسوولیت و پاسخگویی در برابر وجدان را از آنها ساقط ساخته است، چون مسوولیت به جمع یا گروه محول شده است بنا فرود خود را مسوول نمیداند. این نوع طرز تفکر انسان ها را یا گرگ گرگ به بار میآورد و یا هم گوسفند گوسفند. گرگی که هر لحظه آماده حمله باشد و گوسفندی که سرش با آخرش خم بوده و هیچگاه صدای اعتراض خود را بلند نکند حتی اگر در پیش چشمانش زنی که میتوانست و خواهر و مادر خودش باشد به فجیع ترین شکل به قتل برسد.

بنا نباید تعجب کنیم از این که چرا این جماعت وحشی و جاهل از خود نپرسیدند که آیا کلام خدا هم سوختانده میشود؟ چرا زندگی یک انسان برای شان بی ارزش تر از چند ورق کاغذ ساخته ی دست انسان شده است؟ چرا به فکر شان خطور نکرد که کتابی را کاه انسان ها نوشته اند نباید برایشان مقدس تر است از انسانی باشد که خدا آفرید است؟ و چرا بدون اینکه با چشمان خود سوختاندن قرآن را دیده باشند سخن دیگران را قبول کردند؟ این نوع طرز تفکر یعنی هر چیزی را بدون دلیل قبول کردن یکی از جمله ده ها مشکلات بنیادی کشور ماست که نه تنها سبب فجایعی مانند قتل فرخنده میشود بلکه بستر خوبی را تشکیل داده است برای سرباز گیری و بدام انداختن جوانان توسط گروه های افراطی مذهبی و تروریست ها.

بنأ همچنان که در بالا گفته آمد عوامل زیاد دیگری بخصوص بی کفایتی دولت فاسد، ممکن است سبب شده باشد تا فرخنده به قتل برسد، که هر کدام از این عوامل باید در جایش ریشه یابی شده و مورد ارزیابی قرار بگیرد. اما از نظر من آنچه برای ما و برای فرهنگیان ما مهم است و میتوانند کار هایی را انجام بدهند، تمرکز و کار روی این سه عاملی میباشد که در بالا نیز نام بردم.

یعنی بازسازی ارزش های اخلاقی بر مبنای احترام به زندگی، حقوق و آزادی های انسان ها بدون در نظر داشت باور ها و عقاید شان. رفع دین زدگی و تبعیض دینی و برگرداندن دین در جایگاهی که برای دین مطلوب و مناسب است. پخش و گسترش فرهنگ خردورزی و ترویج تفکر انتقادی در میان مردم تا آنجا که ممکن است، و از یاد نبردن فاجعه قتل فرخنده.